

حقیقت غیبت، که عرض کردیم آن جایی که حضرت ایستاده‌اند امروز، در ظهور نیست، در غیبت است. نحوه ارتباط ما هم با حضرت، به نحو غیبت است، نه به نحو ظهور. توقع ظهور داشتن، توقع خوبی است. ولی نحوه ارتباط ما با حضرت در نحوه باطنی است. چون که حضرت در آن جا قرار گرفتند. نعمه ظاهره و باطنه گفته‌اند باطنه یعنی امام باطن. و نوع ارتباط ما در دوره غیبت، به نوع ارتباط با خورشید پشت ابر است. باید از آن نورانیت استفاده کرد، ضمن این که قرص خورشید معلوم نیست. ولی از آن نورانیت باید استفاده کرد. این آن چیزی است که گرانی‌گاه و نقطه ثقل فکری است.

سوالاتی بود. یکی این که این غیبت بالاخره تنبیه است یا تنبیه نیست؟ سوره مبارکه بقره، آیه ۳۶ را بیاورید من یک نکته‌ای را عرض بکنم. در داستان خلقت آدم، که خیلی این داستان، داستان عجیبی است، و داستان نشئه آدم است، نه صرفاً حضرت آدم. و تلفیقی از بحث حضرت آدم و نشئه انسانی و این‌ها را همه در این داستان می‌خواهد بگوید. می‌خواهم این را عرض بکنم که حقیقت غیبت، حقیقتی است که عده‌ای را رشد می‌دهد و همین حقیقت، عده‌ای را به زمین می‌کوبد. و این نحوه ارتباط انسان است با این حقیقت. کلا حجت‌ها، فرقان، قرآن، همه این‌ها این جور است. این حقیقت، حقیقت کمالی است. ولی این به این معنی نیست که ما را متکامل می‌کند. ممکن است به زمین بکوبد. یعنی کسی امام را نمی‌بیند، بعد امام را اصلاً فراموش می‌کند. و سعی هم نمی‌کند به لقاء امام دست پیدا کند. اون لقائی که امام در آن نقطه قرار گرفته. در این آیه ۳۶، ۳۷ و ۳۸ این هم مثل یک مسئله‌ای است که باید ایجاد می‌شده است. که همان آیه ۳۰ از همان اول می‌گوید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» یعنی معلوم است جا در زمین است. نه این که مدار خلافت زمین است، ولی جایش در زمین است. پس باید از همون اولش هم می‌رفت به زمین. این حقیقت غیبت، گفته‌اند که این لکائن است، حتما اتفاق می‌افتد. جزء سنن خداست. و سنن انبیاست. انبیا برای این که رشد بدهند از آن طرف بندگان را، یک کار از جنس غیبت انجام می‌دادند. یعنی یک غیبتی داشتند از

میان امت خودشان. که مردم را از این ظاهربینی خارج کنند. و نقل به باطن بدهند. این جا هم همین است، که *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً*، بعد می آید حالا داستان را مفصل می گوید، بحث هایش هم مفصل است. کاری نداریم. تا دارد *«فَأَرْهَمُ الشَّيْطَانَ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ»* در آیه ۳۶. فعل ها هم مثنی است. ضمیرها مثنی است. بعد می گوید: *«وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ»* یعنی جمع می شود. چون که بحث آدم و حوا نبوده اساسا، بحث این نشئه است. بحث آدم است کلا این داستان. یک هبوط هست که خاک بر سرتان بروید پایین. یک هبوط این جنسی است. بعد بینش توبه است: *«فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ»*. یک هبوط دیگری هست: *«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَن تَبَعَ هُدَايَ فَلَا يَخُوفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ»*، این هبوط با کرامت است. بین یک هبوطی که خاک بر سرتان بروید پایین، و یک هبوط با کرامت، یک توبه وسطش هست. کسی که این دوره غیبت، برایش دوره توبه و عمل صالح است، این درست است که دچار غیبت است، غیبت از بدن، اما غیبت با کرامت است. این غیر از آن حالتی است که امام را از میان ما گرفته اند و به یک سرگستگی و سرگردانی بی امامی دچار شده است شخص. دوتا هبوط است، اما یک هبوط که بینش توبه واقع است. یک کسانی دچار هبوط می شوند که شجره را خوردند و پرت شدند بیرون. بروید پی کارتتان! یک عده ای توبه دارند می کنند، این درست است که باز هم هبوط است، ولی این هبوط، هبوط با کرامت است و با هدایت است. یعنی هبوط پس از توبه، غیبت توبه ناک، درش هدایت است. به آیه دقت کردید؟ *«فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَن تَبَعَ هُدَايَ فَلَا يَخُوفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ»* یعنی این غیبت، دیگر غیبتی است که در آن هدایت قرار گرفته است. این فرق دارد با غیبت کسی که بی امام شده. ول شده، متحیر شده کلا. این هبوط، دورخیز برای پرش است. این دور شدن است، منتها دور شدن برای پریدن است. لذا برای همین است که عده ای، در این روایات حوزه غیبت که نگاه می کنید هم هدایت است، هم حیرت است. حیرت برای مبتلین است نه حیرت برای همه. این طور نیست که همه حیرت دارند. در روایاتش دارد که حیرت برای مبتلین است. یک عده ای مدام می گویند این دوره، دوره حیرت است، حیرت برای مبتلین است. وگرنه برای مومنین هدایت است. اتفاقا دارند خیلی رشد می کنند به دلیل غیبت. به دلیل غیبت و فرج شخصی، که حالا نکته ای بوده که مرتب به عناوین مختلف عرض می کردیم در این بحث.

یک نکته ای که در بحث غیبت و امام، البته این بحث ها کلا بحث های به هم مرتبگی است؛ بحث های غیبت و بحث امام شناسی، خداشناسی، معادشناسی، این ها بحث های کاملا به هم مرتبگی است. حالا ان شاء الله باید همین طور هی این بحث ها را با هم بکنیم تا این ها لبه های همدیگر را بگیرند و آن

جورچین و پازل معارف در ذهن جور شود. چون گاهی اوقات، قطعه قطعه در ذهن آدم چیزهایی هست، ولی این قطعات در کنار همدیگر است که یک مجموعه از معارف را برای آدم حاصل می‌کند. این مجموعه از معارف خدانشناسی، امام‌شناسی و معادشناسی، به خصوص این حوزه از مباحث، به شدت به هم مرتبط است. اگر عمری باشد در ذهنم هست که ان‌شاءالله این بحث‌ها را در کنار همدیگر بگوییم در همین جلسات، تا یک مجموعه‌ای خیلی متنقن، قرآنی، از این مباحث ان‌شاءالله جا بگیرد در ذهن همه‌مان.

یک نکته‌ای که راجع به ارتباط با امام به صورت کلی هست و الان ارتباط با حجت و به عبارتی لقاء امام را برای ما درست می‌کند، ملاقات امام را برای ما درست می‌کند، اگر ما دنبال ملاقات امامیم، دنبال پیدا کردن امامیم، امامی که مال این دوره است، نه امام اسبق علیکم نعمه ظاهره نه، اسبق علیکم نعمه باطنه. اگر برای پیدا کردن این امام طلب داریم، من یک مقدماتی عرض کنم. دو آیه ۱۰ سوره مبارکه فاطر و ۸۴ سوره مبارکه اسراء را در کنار هم بیاورید. آیه ۸۴ یک نکته‌ای دارد. این آیه، آیه معروفی است. «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرُؤُكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا» بگو که عمل براساس شاکله درست می‌شود. که شکل واقعی شخص چه مدلی است، عمل متصاعد از نیت است، از آن شکل است. برای همین گفته‌اند که قل کل يعمل علی شاکلته، ای نیت. یعنی خود واقعی‌اش چطور است؟ از کوزه همان برون تراود که در اوست. عمل زاییده نیت است و به شدت ما دعوت شده‌ایم به بحث نیت. اساسا دعوت به باطن ما زیاد داریم. دعوت به باطن خیلی زیاد است. چطور که می‌گویند بیایید روی نیتتان کار کنید. یعنی ظاهر عمل هرچه که باشد، آن باطنش خیلی مهم است. قل کل يعمل علی شاکلته، چون که عمل بر طبق نیت است. پس شد نیت، عمل‌ساز است. آیه ۱۰ سوره فاطر می‌گوید عمل، نیت‌ساز است. «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» این کلم طیب، این جان پاک به سمت حضرت حق حرکت می‌کند، عمل صالح او را بالا می‌برد. عرضم معلوم است؟ یعنی عمل صالح، انسان‌ساز است. عمل صالح باعث می‌شود که شخص بالا برود. نیت بالا برود. نیت و آن هویت و شاکله شخص که بالا می‌رود، عمل صالح مطابق با آن باز بالا می‌رود. باز دوباره این، آن را بالا می‌برد. یعنی به صورت یک دور حلزونی شکل، نیت عمل می‌سازد، عمل نیت می‌سازد. یعنی کسی که مرتب عمل دارد انجام می‌دهد، و العمل الصالح یرفعه. برای چه اصلا چنین بحثی را مطرح کردیم؟ باز آیه پایانی سوره مبارکه کهف را بیاورید. «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ

إِلَىٰ أَمَّا إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» این را مقدمه می‌خواهم بکنم تا یک روایت بخوانم. کسانی که امید به لقاء رب دارند، باید عمل صالح انجام دهند. آن عمل صالحی که البته نیت شرک‌آلودی درش نداشته باشند. مثلاً بخواهند جلب نگاه کنند به سمت خودشان. این‌ها نه. عمل صالح را می‌خواهند انجام دهند، و این عمل صالح را انجام می‌دهند با نیت درست. عمل صالحی که خدا گفته انجام دهید، و شما انجام دهید، موجب لقاء... این موجب لقاء حرف متوسطی است. بلکه خودش لقاء است، نه موجب لقاء است. چطور؟ به این بحث دقت کنید تا معلوم شود که این... می‌گویند فرج را من تحت اقدامکم بگیرید. از کارتان توقع فرج داشته باشید. شاید این معنا را ما بارها عرض کردیم خدمتتان. وقتی کسی عمل صالح انجام می‌دهد، عمل صالح فنا کردن اراده خود است در اراده دیگری. یعنی خدا وقتی می‌گوید این کار را انجام دهید و این کار را انجام می‌دهید، به خاطر خدا، مثلاً خدا به شما می‌گوید ۱۵ ساعت چیزی نخورید در ماه رمضان، یکی دو روز هم نه، ۳۰ روز کلاً چیزی نخورید، اگر کسی به شما بگوید آیا شما واقعا این کار را انجام می‌دهید؟ مگر آدم خر است واقعا؟! که مثلاً همین جوری یک نفر به آدم بگوید که شما ۳۰ روز، روزی ۱۵ ساعت نخور، پشت سر هم. ولی این را شما می‌گویید خدا گفته، من انجام می‌دهم. این می‌دانید یعنی چه؟ این عمل صالح را خیلی جدی بگیرید. من ممکن است این موقع نخواهم نماز بخوانم. این موقع نخواهم نماز شب بخوانم. این موقع نخواهم اصلاً مناجات کنم. این موقع نمی‌خواهم گرسنه بمانم. این موقع نمی‌خواهم. ولی عمل صالح، فانی کردن اراده خود است در اراده خدا. شما می‌گویید من اراده خودم را از بین می‌برم. درست است؟ عملیات عمل صالح، عملیات بی‌ارادگی است. این بی‌ارادگی خورد خورد و رفته رفته جوری می‌شود که شخص بی‌اراده، در او اراده محقق می‌شود. اراده خدا در او محقق می‌شود. این می‌شود لقاء رب. اصلاً متن عمل صالح، دست زدن به چیزی است که آن لقاء رب است. نه موجب لقاء رب می‌شود. حالا لقاء رب خودش مراتب دارد. یعنی شما داری فانی می‌کنی خودت را. اراده خودت را فانی می‌کنی. در این مثالی که ما بارها عرض کردیم این است، که شما مثل دست و پایی که بی‌اراده هست، دست و پا که اراده‌ای برای خودش ندارد، اراده خودش را از روح می‌گیرد. روح دارد اراده می‌کند که دست و پا حرکت کنند. اراده دست و پای من فانی در اراده من است. یعنی به عبارتی بی‌اراده است. کار می‌کند، ولی بی‌اراده کار می‌کند. آن کسی که دارد اراده می‌کند منم، نه دست و پای من. منم، نه زبان من. کار دارد

انجام می‌شود، در اوج بی‌ارادگی. به این موگویند فناء. و هر مرتبه‌ای از فنا یعنی لقاء. اگر شما این را خوب بتوانید حل‌اجی کنید که این دست و پای آدم، چطور کار می‌کند ولی اراده نمی‌کند، کسی دیگر دارد در دست و پا اراده می‌کند، که این خود متن لقاء است. و من کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً. یک نکته‌ای را حضرت علامه ذیل بحث خطوات شیطان می‌گویند، این نکته خیلی فوق‌العاده است. می‌گویند گامهای شیطان را پیروی نکنید یعنی شما در هر گامی که وجود داشته باشد باید حکم الهی را عمل بکنید. اگر حکم الهی را عمل نکنید محل نفوذ شیطان است این‌جا. مگر هر گام حکم الهی دارد؟ بله. یعنی آن چیزی که به شما می‌گویند عمل کنید باید بروید بکنید. کسی هرچقدر خودش و اراده‌های خودش را تخریب کرده باشد، دیدید آقای جاودان هی این را می‌گویند «باید به شما بگویند چه کار کنید». این حرف خیلی حرف مهمی است. اگر اراده این است که من به یک چیزی باشم، اصلاً نمی‌خواهم این اراده را. می‌خواهم بگویم متن لقاء امام می‌رسد به همین این. آیه ۶۸ سوره مبارکه قصص را بیاورید. یک موقع هست بحث تشریحی است که می‌گویند شما اختیار ندارید در کار تشریحی. یک موقع هست که در خود تکوین می‌گویند: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» اختیاری با کسی نیست. خدا دارد شاء می‌کند؛ و ماتشاوون الا ان یشاء الله. این شرک است که خود انسان اختیار بکند. اگر قرار باشد خودش اختیار بکند، این شرک است. درستش این است که اختیار بکنند. و ما بشویم دست و پا. هرچقدر کسی اختیارش بیفتد دست کس دیگری، آن دارد مراتب قربی را طی می‌کند نسبت به آن شخص، و موجب لقاء می‌شود و دارد شبیه می‌شود. حالا به شما می‌گویم لقاء امام یعنی شبیه امام. در روایات ما هست. یعنی کسی هرچقدر بیشتر شبیه امام می‌شود، و دست و پای امام می‌شود، این می‌شود لقاء امام. و دستور دارد می‌گیرد از امام. قدم به قدم کاری که دارد انجام می‌دهد، امام دارد به او می‌گوید انجام دهد. و می‌دانید که توحیدهای ولایی قبل از توحیدهای الهی است. چون که مراتب هستی این‌گونه است. توحیدهای ولایی، در سیر صعودی انسان اول به امام می‌رسد، بعد به ذات الهی. این‌ها را همه مفصل باید مبانی‌اش را بگوییم. جایگاه انسان کامل اساساً این‌گونه است. که انسان به امام می‌رسد، به آن اسم جامع الله، بعد به ذات می‌رسد. یعنی انسان به امام می‌رسد. این که گفته‌اند رب الارض امام الارض است، این است. و اشرق الارض بنور ربکم، بعد شما در جامعه کبیره می‌خوانید اشرق الارض بنورکم، همین است. چون که رب الارض امام الارض است. و من

کان یرجو لقاء ربه یعنی امامش را می‌خواهد، کسی که دنبال امامش است. این فلیعمل عملاً صالحاً، این عمل صالح غیرمشرکانه که انجام بدهد، همین این متن یعنی لقاء امام. و امام دارد در او اراده می‌کند دیگر. این روایت را ببینید، و هرچقدر عمل صالحی تر، هرچقدر قرآنی تر، این آیه آیه‌ی عجیبی است که «وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا» یعنی حجابی که خود حجاب هم دیده نمی‌شود. یعنی بدون حجاب دیدنی، خودی و غیرخودی را جدا می‌کند خدا، با قرآن. درست است؟ آیه چه بود؟ «وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا» بدون حجاب دیدنی، قرآن خودی را از غیرخودی جدا می‌کند. قرآن یک چنین وسیله‌ای است. اگر جدا می‌کند، پس خودی را هم جدا می‌کند دیگر. فقط غیرخودی را که جدا نمی‌کند. اگر می‌گوید آن‌ها را می‌اندازد آن طرف، یعنی یک عده را می‌آورد این طرف. کسی که با حقیقت قرآن هی دارد، یعنی می‌گوید هرچه قرآن گفت، معارف هم معارف قرآن، اعمال هم اعمال قرآن، هرچه که قرآن است. پیغمبر و امام که خُلِقَ القرآن است، اگر این‌گونه بکند، می‌آید در صف خودی‌هایی که امام را می‌تواند ملاقات کند. در صف خودی‌ای که امام را ملاقات بکند. به لقاء امام دست پیدا بکند. منتها امام غایب. به لقاء امام غایب. در روایت دارد «إِذَا رَفَعَ عِلْمُكُمْ مِنْ بَيْنِ أَظْهَرِكُمْ فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ مِنْ تَحْتِ أَقْدَامِكُمْ.» این عِلْم از پیش چهره‌تان رفت، اگر این‌گونه شد، این در کافی شریف هست در باب‌های غیبتش، جلد ۱، صفحه ۳۴۱. خب چه کار بکنید؟ فرج را می‌خواهید؟ از زیر پایتان فرج. اقدام کنایه از عمل‌های محکم است. در قرآن هم این اصلاح هست: «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثِّبْ أَقْدَامَكُمْ» یا «رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا» امام می‌خواهید؟ توقع فرج می‌خواهید؟ فتوقعوا الفرج من تحت اقدامکم. از زیر پایتان. کسی لقاء امام می‌خواهد؟ فلیعمل عملاً صالحاً و لایشرك بعبادة ربه احدا. هرچقدر فانی کند... درست است لطفی دارد دیدن جمال نورانی امام، اما شما از امام چه می‌خواهی؟ الان دوره، دوره غیبت است، از امام چه می‌خواهی؟ جز این که امام در درون شما بگوید که چه کار بکن؟ بگوید اصلاً به شما چه کار بکن. جز این را ما از امام می‌خواهیم؟ امام همین را به شخص می‌گوید. قدم به قدم. اصلاً او اراده‌اش مثل اراده دست و پا می‌شود، که اراده ندارد ولی کار می‌کند. کار می‌کند ولی اراده ندارد. به حسب ظاهر هم الان فکر می‌کند که این دست و پا دارد یک چیزی می‌کند. در صورتی که او اراده‌اش فانی شده. این اراده فانی در عمل صالح خیلی اتفاق می‌افتد. این عمل صالح نیت را درست می‌کند، نیت باز عمل صالح درست می‌کند، با همان دور حلزونی که عرض کردم. این آن موقع

می‌شود شبیه امام. این شبیه امام چیست؟ یک روایتی می‌خوانم، معروف است، به نام روایت نُومَة. این روایت را عزیزان دقت بکنند. خیلی این روایت، روایت مهمی است. من از غیبت نعمانی می‌خوانم، ص ۱۴۱. امام صادق (علیه السلام) می‌گویند که «خبرٌ تدریه خیرٌ من عشرٍ ترویه. إنَّ لكلٍ حقٍ حقیقَةً و لكلٍ ثوابٍ نوراً. ثم قال: إنا و الله لانعدُّ الرجل من شیعتنا فقیها حتی یلهنَ له و یعرف اللحن. إنَّ امیرالمومنین (علیه السلام) قال علی منبر الکوفه: إنَّ من ورائکم فتناً مظلمة عمیاء منکسفه لاینجو منها الا النومة. قیل یا امیرالمومنین ما النومة؟ قال: الذی یعرف الناس و لایعرفونه. و اعلموا أنَّ الارض لاتخلو من حجة الله عزّ و جلّ و لکنّ الله سیعی خلقه عنها بظلمهم و جورهم و اسرافهم علی انفسهم و لو خلت الارض ساعة واحدة من حجة لله لساخت باهلها و لکنّ الحجة یعرف الناس و لایعرفونه.»

یک خبر را درست بفهمی... ببینید رفتن به سمت باطن. رفتن به سمت پشت صحنه. یک روایت را درست بفهمی، بهتر از این است که ده یا ده‌ها روایت همین‌طور بخوانی درحالی که نمی‌فهمی. باطن را درست بفهمی، بگیری. حالا بعد این بگیری معلوم می‌شود. هر حقی یک پشت صحنه حقیقت دارد. خود عنوان نور که بر قرآن و امام و این‌ها تطبیق شده، خودش بحث مهمی در قرآن و روایات دارد. دارد که «و يجعل لکم نورا تمشون به» در آن الله نور السموات و الارض، برای فرد نور قرار می‌دهیم در همین دنیا، که این‌جا نورا تمشون به، یعنی با نور حرکت می‌کند. روشن حرکت می‌کند. این نور، نور امام زمان است. که به شخص می‌دهند و با آن نورانیت... قرص را نمی‌بیند، ولی با نور حرکت می‌کند. بدون این که قرص را دیده باشد. يجعل لکم نورا تمشون به. [ادامه ترجمه روایت بالا] این ثوابی که، کار درستی که دارید انجام می‌دهید، این اتصال عقب صحنه‌اش به نور است. که آن نور، امام است. اشرفت الارض بنور ربکم که یعنی بنورکم، که رب الارض امام الارض، آن اتصال پشت صحنه‌اش به نور است. که شما هر عمل صالحی را وقتی انجام می‌دهید، هر ثوابی را که انجام می‌دهید، اگر و لایشکر بعباده ربه احدا باشد، اتصال به یک جورچین و پازلی هست که این‌ها همه در کنار هم امام‌نماست. امام را به شما نشان می‌دهد. این‌ها به هم پیوسته است و به امام پیوسته است. این همان شجره طوبایی است که شاخه‌هایش گفته‌اند در خانه مومنین است و تنه‌اش در خانه امیرالمومنین. یعنی هرکسی دست بزند به این، دست زده به شجره. شاخه‌اش در خانه مومنین است، تنه‌اش در خانه امیرالمومنین است. آن‌جا تنه است دیگر، إن ذکر الخیر کنتم اوله و اصله و فرعه و معدنه و مأواه و منتهاه. اول و آخر خیر این‌ها هستند. اصل این است. هر عمل صالحی،

هر ثوابی، دست زدن به امام است. دست زدن به این شجره طوبی است. و هر کدام از این‌ها امام‌نماست. به تعبیر مرحوم آسید حسن الهی، برادر علامه، عمل صالح که در کنار هم قرار بگیرد، امام را نشان می‌دهد. این حرف‌ها به شدت به جهت فلسفی دقیق است. در این‌که اسم جامع الله در امام است. هر کدام از این اسماء الله، هر کدام از این اعمال صالح را که دست می‌زنی، چون که این‌ها اصل همه این‌ها هستند، در هر تکه مثل یک پازل، امام را به شما نشان می‌دهد. هر تکه امام است، جمعش هم امام است. بحث بیش از این دیگر بال و پرمان می‌سوزد.

ثم قال: إنا و الله لانعدُّ الرجل من شيعتنا فقيها حتى يلهنَّ له و يعرف اللحن. مگر من نگفتم فهم نورانی پشت صحنه‌ای فلان؟ می‌گویند ما کسی از شیعیانمان را فقیه نمی‌دانیم، ما با اشاره صحبت کنیم، او بگیرد. اشارات ما را بگیرد. نه این‌که تا ته ظاهر را باید بگویی تا بگیرد. همان آن نورانیت را بگوییم با اشاره، می‌گیرد دیگر. چون که به این پشت صحنه دست پیدا کرده. بعد إن امیرالمومنین (علیه السلام) قال علی منبر الكوفة: إن من ورائكم فتناً مظلمة عمياء منكسفة لاينجو منها الا النومة. امیرالمومنین بر منبر کوفه گفتند که فتنه‌های مظلمه کور تاریکی هست که کسی نجات پیدا نمی‌کند، مگر نومه. این روایت، به این دلیل معروف است به روایت نومه. قیل یا امیرالمومنین ما النومة؟ نومه کیست که در فتنه‌ها نجات پیدا می‌کند؟ این قسمت را در ذهنتان نگه دارید. قال: الذی يعرف الناس و لا يعرفونه. کسی که مردم را می‌شناسد و مردم او را نمی‌شناسند. یعنی به حق و حقیقتش نمی‌شناسند، نه این‌که شناسنامه‌ای نمی‌شناسندش. این از ادامه روایت معلوم است. یعنی این مردم را می‌شناسد ولی مردم حق و حقیقت این را نمی‌شناسند. چون که این یک اوجی دارد، بعدا معلوم می‌شود که این عبارت، عین عبارت راجع به امام است. امام هم همین‌گونه است. لقاء امام یعنی شبیه امام. و اعلموا أن الارض لا تخلو من حجة الله عزّ و جلّ. زمین از حجت خالی نیست. و لكن الله سيُعمى خلقه عنها بظلمهم و جورهم و اسرافهم على انفسهم. این‌ها نمی‌بینند. خلق را به یک کوری که نمی‌بینند فرو برده. نه این‌که نمی‌بینند. می‌بینند، نمی‌شناسند. و لو خلت الارض ساعة واحدة من حجة لله، اگر یک ساعت زمین باقی باشد بدون حجت، لساخت باهلها و لكن الحجة يعرف الناس و لا يعرفونه. آن را دیدید؟ نومه نجات پیدا می‌کنند. نومه چه کسانی هستند؟ کسانی که يعرف الناس و لا يعرفونه. زمین حجت لازم دارد. حجت کیست؟ کسی است که يعرف الناس و لا يعرفونه. یعنی نومه کسانی هستند که شبیه امام هستند. این‌ها آمدند خودشان را با این عمل صالح به امام نزدیک کردند. و شبیه امام شدند. کسی حق و حقیقت این‌ها را نمی‌فهمد. آن قدر دارند اوج باطنی می‌گیرند

که دیگر کسی این‌ها را نمی‌شناسد. شناسنامه‌ای ممکن است بشناسد، کد ملی‌ای ممکن است بشناسد، ولی مثل حضرت یوسف که در روایات ما دارد که حضرت یوسف را به عنوان عزیز مصر می‌شناختند، نه به عنوان حضرت یوسف. حضرت یوسف را به عنوان عزیز مصر، این یعنی حد حضرت یوسف نیست که. این حد حضرت یوسف نیست. حضرت یوسف پیغمبر است و و. به نام عزیز مصر می‌شناختند. در این حد می‌شناختند. ولی نمی‌شناختند. یوسف را به حده نمی‌شناختند. يعرف الناس و لایعرفونه این است. نتیجه این است که باز دوباره با مجموع آیات و روایات لقاء امام به فناء اراده است. به فناء اراده در عمل صالح است. عمل صالح غیر مشرکانه، فناء اراده می‌آورد. و لقاء امام می‌آورد و بی‌اختیاری می‌آورد. و چه خوش است این بی‌اختیاری، که انسان خودش دیگر برای خودش هیچی اراده و اختیار نکند. بلکه اراده و اختیار در او شکل بگیرد. و خود این اصلا لقاء امام است. و آن موقع، آدم وقتی که هر عمل صالحی انجام می‌دهد، بداند این لقاء امام است. یک موقع شما یک کاری انجام می‌دهید، در همان حد نگهش می‌دارید. چون شما ارتباطتان با آن عمل در همین حد است، یعنی یک کاری می‌کنید مثلا یک صدقه‌ای می‌دهید، می‌خواهید که مثلا ۱۸ برابر از آن طرف به شما بدهند. ۱۰ برابر از آن طرف به شما بدهند در بهشت. این یک تعبیر است. یک تعبیر این است که شما صدقه می‌دهید... برای همین می‌گویند دستتان را ببوسید، چون دستتان خورده به دست خدا. در روایت است. دست خدا کیست؟ این دست امام است. علی^{علیه السلام} ید الله. شما مرتبط شدید با حقیقت امام. یک موقع این جووری نگاه می‌کنید. بعد می‌بینید که هی دارد وجود امام در شما زنده می‌شود. هی امام، امام، دارد اتفاق می‌افتد خودش. شما عمل صالح را در حد ضعیف نگه ندارید. عمل صالح، امام‌نماست. نماز، امام‌نماست، صدقه امام‌نماست. ارتباط با امام است اصلا این خودش. بحث‌های مفصل عقلی دارد این‌ها. اصلا جایگاه انسان کامل و این‌ها.

سوال: این روندی است که موجب عصمت فرد می‌شود؟

جواب: بله. منتها عصمت مراتب دارد. این روند موجب عصمت می‌شود. یعنی کسی دیگر خودش کاری نمی‌کند. کاری به دست او ظاهر می‌شود. من این را عرض کردم، ذیل آن آیات سوره نور. که از الله نور السموات و الارض شروع می‌شود. بعد آیه بعدش چیست؟ این نور در بیوتی است، فی بیوت اذن الله أن ترفع لیذکر فیه اسمه یسبح له فیه بالغدو و الاصال. آیه بعدش چیست؟ رجال لاتلهیهم... وقتی این نور درست می‌شود، آن لهو برداشته می‌شود. رجال لاتلهیهم تجاره و لابیع عن ذکر الله و إقام الصلوة و ایتاء الزکوة یخافون یوما تتقلب فیه القلوب و الابصار. آن نور که در آن خانه‌هاست، لهو

را از شخص برمی‌دارد. این لهُو از او برداشته می‌شود. بعد چه می‌شود؟ لیجزیهم الله احسن ما عملوا و یزیدهم من فضله. جزای او به احسن الاعمال داده می‌شود، یعنی جزای امام به دست این داده می‌شود. احسن الاعمال همیشه مال امام است. بعد این‌ها را جزا می‌دهند به احسن الاعمال. چرا؟ چون که دست امام است. مثل این که جایزه یک نفری را می‌دهند به دستش دیگر. چون که او دست امام است، این جوری فانی شده، شده دست امام، جایزه امام را می‌دهند به دست این. به دست می‌دهند. او هم دست است دیگر. جایزه‌اش اصلاً جایزه خودش نیست، جایزه امام است.

لذا به عمل صالح از این زاویه نگاه کنید. و اجعل قلبک قبلهً للسانک. بله این هم همین است. قلب را قبله لسان قرار بده، که قلب برود، بعد امام امام از داخلش درمی‌آید. ذکر امام درمی‌آید از آن جایی که قلب رفته است.